

ارزیابی نظریات مفسران پیرامون

«لسان عربی مبین» در قرآن کریم*

- احمد کریمی^۱
- نرگس بزرگ‌خو^۲

چکیده

مسئله اصلی پژوهش، تبیین معنای «لسان عربی مبین» در قرآن کریم با توجه به آرای مفسران و کارکردهای معنایی واژگان است. اختلاف دیدگاه مفسران و استناد نظرات آنان به دلایل متفاوت، انجام این تحقیق را ضروری نموده است. مقاله حاضر با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی و سنجش آرای مفسران در تفسیر آیه شریفه پرداخته و نظرات آنان را درباره «لسان عربی مبین» در چهار بخش مورد توجه قرار داده است. این موارد شامل: مسئله تحدی، زبان مخاطبان و مکان نزول، شرافت و ظرفیت‌های زبان عربی، فصاحت و صراحت و آشکاری زبان اختصاصی قرآن است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که «لسان عربی مبین» فراتر از نظریات مفسران، یک فهم مشترک بین‌الاذهانی است که با اسلوب محاوره

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۰۹ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۲۵.

۱. دانشیار دانشگاه قرآن و حدیث قم (ahmad.karimi@gmail.com).

۲. دانشجوی دکتری قرآن و حدیث، دانشگاه قرآن و حدیث قم (نویسنده مسئول)
(nabozorgkhoo@gmail.com).

انسانی، از زبان فرابشری وحی پرده برداشته است و در عین اینکه شرایط و درک و فهم مخاطب را در نظر داشته، ویژگی جهان‌شمولی، فرابشری و فراتاریخی قرآن کریم را هم لحاظ کرده است. توجه به معنای قرآنی واژگان و روایات مرتبط و نیز دیدگاه زبان‌شناسی سوسور می‌تواند مؤید معنای اخیر باشد.

واژگان کلیدی: لسان عربی مبین، لسان قوم، زبان عربی، جهان‌شمولی زبان قرآن، دیدگاه زبان‌شناسی سوسور.

۱. طرح مسئله

قرآن کریم در آیات ﴿قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴾ و ﴿لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَبِي وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾ (نحل/ ۱۰۲-۱۰۳)، ضمن بیان اینکه روح القدس قرآن را به حق از جانب خدا و برای ثابت قدم شدن افراد باایمان و هدایت و بشارت مسلمانان نازل کرده، ادعای افرادی را که قائل‌اند آیات را انسانی به پیامبر تعلیم می‌دهد، رد نموده و زبان آن معلم ادعاشده را اعجمی معرفی می‌فرماید و در ادامه، زبان قرآن را «لسان عربی مبین» می‌خواند. نیز در سوره شعراء می‌فرماید: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾ ﴿عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾ ﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ (شعراء/ ۱۹۳-۱۹۵)؛ روح الامین قرآن را با «لسان عربی مبین» بر قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل کرده تا از مندرین باشد. عبارت «لسان عربی مبین» تنها در همین دو مورد در قرآن به کار رفته است و آنچه در این نوشتار مورد بحث قرار می‌گیرد، تبیین معنای این عبارت قرآنی و ارتباط آن با زبان و گویش عربی است.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که برداشت معین و همسانی وجود ندارد و اختلاف آرای مفسران و اندیشمندان قرآنی در این باره از قدیمی‌ترین نگاه‌های تفسیری تا مطالعات جدید قرآنی، همواره نتایج و کارکردهای متفاوتی را در پی داشته است؛ از تصور این‌همانی میان قرآن و زبان عربی و برشمردن فضایل و امتیازات فراوان برای لهجه‌ها و گویش‌های فصیح این زبان، تا تقویت حس ملی‌گرایی عربی. البته مورد آخر اساساً با روح و اهداف این کتاب آسمانی و شخصیت والای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تناسبی ندارد. برخی نیز به تبیین مصلحت‌های نزول قرآن در سرزمین عرب‌نشین و ویژگی‌های مخاطبان آن پرداخته‌اند. با این حال، گروهی نیز «لسان عربی مبین» را عربی الهی دانسته‌اند که ویژه قوم یا زبان

مادری کسی نیست و مزیت یا محرومیت برای کسی ایجاد نمی‌کند. اما همچنان با مطالعه تفاسیر، این پرسش مطرح است که بالاخره منظور از «السان عربی مبین» چیست و چه پیوندی با زبان و گویش عربی دارد؟

دربارهٔ ارتباط قرآن و زبان عربی، آثار زیادی نگاشته شده است؛ از جمله: مقالات «بررسی چند شبهه درباره زبان قرآن» از جعفر نکونام؛ «بررسی و نقد اشکالات ادعایی عربیت زبان قرآن کریم» از سیدمحمدعلی ایازی؛ و دو مقاله «قرآن کریم و زبان عربی» و «زبان قرآن کریم و کارکردهای آن» از ابوالفضل خوش‌منش. اما به رغم نگارش پژوهش‌های مختلف، تا کنون تحقیقی به مباحث چالشی مفسران در خصوص این عبارت قرآنی پرداخته و ارزیابی و بررسی زبان قرآن با توجه به نظرات تفسیری صورت نگرفته است. از این رو، این پژوهش با هدف بررسی و ارزیابی دیدگاه مفسران پیرامون این مطلب و ارائه برداشتی متناسب با ساختار و هدف کلی قرآن کریم و روایات معصومان علیهم‌السلام سامان یافته است.

۲. ارزیابی تفسیری آیات

۱-۲. مروری بر آیات مشابه

درباره عربی بودن قرآن، تقریباً در ۱۰ آیه سخن به میان آمده است؛ از جمله: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف / ۲)؛ «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا» (رعد / ۳۷)؛ «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» (طه / ۱۱۳)؛ «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (زخرف / ۳). ترکیب عطفی «لساناً عربياً» هم در «هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ» (احقاف / ۱۲) به کار رفته است؛ اما تعبیر «السان عربی مبین»، تنها در دو آیه مورد بحث، یعنی ۱۰۳ نحل و ۱۹۵ شعراء آمده است.

۲-۲. اجزای واژگانی در قرآن کریم

لسان

این واژه که ۲۵ بار در قرآن آمده، از ریشه «لسن» و جمع آن «اللسنة» است.

کاربردهای آن در قرآن شامل: عضوی از بدن، زبان قوم، زبان مادری، شهادت زبان، ذکر خیر، زبان دشمنی و دروغ، زبان بدون علم، تنوع زبان، تأثیر نفوذ زبان، زبان عربی، و زبان عربی مبین است.

در ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ ۝ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ﴾ (بلد/ ۸-۹) و ﴿يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ (فتح/ ۱۱) لسان به معنای عضوی از اعضای بدن است. در ﴿وَإِخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ﴾ (روم/ ۲۲)، مراد اختلاف لغات و گویش‌هاست (ر.ک: قرشی، ۱۳۷۱: ۱۸۸/۶). در ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ﴾ (ابراهیم/ ۴) به معنای شیوه بیان شخصی است که مراد از آن، «لغت» یعنی همان زبان گفتاری و نظام ارتباطی بین افراد است؛ مثل زبان عربی، زبان فارسی، زبان انگلیسی و... البته در قرآن کریم هیچ‌گاه برای دلالت این معنا، واژه «لغت» به کار نرفته است. در مواردی مثل «لسان داود» (مانده/ ۷۸)، «لسان قوم» (ابراهیم/ ۴)، «السننکم» (روم/ ۲۲) و «لسانک» (دخان/ ۵۸) نیز ناظر به تلفظ و بیان خاصی است که یک فرد یا گروه خاص دارند.

در مجموع می‌توان گفت که استعمال واژه «لسان» در قرآن، شامل سه بخش است: به معنای عضوی از اعضای بدن؛ نظام ارتباطی برآمده از استعداد مشترک انسانی؛ گویش و گفتار خاصی که مربوط به یک فرد یا یک گروه و قوم خاص است.

عربی

این واژه ۱۱ بار در قرآن آمده که ۶ مرتبه به صورت «قرآناً عربیاً»، ۳ بار همراه با زبان و ۲ بار در توصیف آیات و حکم قرآن آمده است. «عربی» از عرب به معنای واضح و آشکار است. بعضی مفسران از آن فقط معنای زبان عربی را لحاظ کرده‌اند، ولی ظاهراً منظور از عربی، فصاحت کلام است (ر.ک: فراهیدی، ۱۴۱۰: ۱۲۸/۲؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۵۷؛ قرشی، ۱۳۷۱: ۳۱۳/۴). بنابراین «عربی» گاه به معنای کسی می‌آید که از نژاد عرب باشد و گاه به معنای کلام فصیح و واضح و آشکار است.

مبین

این کلمه ۱۱۹ مرتبه در قرآن آمده است؛ ۱۱ بار وصف کتاب، ۱ بار صفت قرآن و ۲ بار به صورت «لسان عربی مبین». «مبین» اسم فاعل از باب افعال و به معنای آشکار یا

آشکارکننده است: «يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ» (دخان / ۱۰) و «وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ» (زخرف / ۱۸).

۲-۳. شأن نزول

درباره شأن نزول آیه ۱۰۳ سوره نحل و اینکه منظور مشرکان در این گفتار، چه کسی بوده است، نظرات مختلفی وجود دارد. از ابن عباس نقل شده که مرد شمشرساز نصرانی از اهالی روم به نام «بلعام» در مکه بود. بعضی او را یک غلام رومی متعلق به طایفه «بنی حصرم» به نام «یعیش» یا «عائش» دانسته‌اند که اسلام آورد و از یاران پیامبر شد. بعضی دیگر این سخن را اشاره به دو غلام نصرانی به نام «یسار» و «جبر» دانسته‌اند که دارای کتابی به زبان خودشان بودند و گهگاه آن را با صدای بلند می‌خواندند. این احتمال را نیز داده‌اند که منظور سلمان فارسی باشد. این در حالی است که سلمان در مدینه به حضور پیامبر ﷺ آمد و اسلام را پذیرا شد (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۰۸/۱۱؛ سمرقندی، بی‌تا: ۲۹۲/۲؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۶۳۵/۲؛ ابن عاشور، بی‌تا: ۲۳۱/۱۳؛ ابن کثیر دمشقی، ۱۴۱۹: ۵۱۸/۴؛ کاشانی، ۱۳۳۶: ۲۲۴/۵؛ طبری، ۱۴۱۲: ۱۱۹/۱۴؛ ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸: ۱۰۰/۱۲؛ انصاری قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۷۹/۱۱؛ ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ۲۳۰۳/۷؛ طوسی، بی‌تا: ۴۲۷/۶؛ شبیبانی، ۱۴۱۳: ۲۱۵/۳؛ گنابادی، ۱۴۰۸: ۴۲۶/۲؛ حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۵۴۳/۹؛ صادقی تهرانی، ۱۴۱۹: ۲۷۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۵۲/۱۲).

آیه شریفه برای باطل کردن و تکذیب سخن آنان می‌فرماید زبان کسی که می‌گویند پیامبر ﷺ از او چیز می‌آموزد، عربی فصیح نیست: «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَبِي وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ». «أعجمی» به «أعجم» منسوب است و منظور کسی است که زبان فصیح ندارد، نه «عجمی» که منسوب به «عجم» و به معنای غیر عرب است (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۹۵/۶؛ خازن، ۱۴۱۵: ۹۹/۳؛ مراغی، بی‌تا: ۱۴۳/۱۴).

قرآن به زبان عربی آشکار است و کسی که زبان فصیح ندارد، نمی‌تواند نظیر آن را بیاورد و به پیامبر تعلیم دهد. همچنین تاریخ زندگی پیامبر ﷺ هرگز نشان نمی‌دهد که ایشان با چنین اشخاصی تماس مداومی داشته باشد؛ در حالی که اگر واقعاً آن‌ها مبتکر

اصلی بودند، باید چنین ارتباطی برقرار می‌بود، و چنین آموزش و یادگیری با یکی دو برخورد اتفاق نمی‌افتد (حائری طهرانی، ۱۳۷۷: ۱۹۶/۶).

۳. آرای مفسران درباره «لسان عربی مبین»

مفسران در تبیین معنای «لسان عربی مبین» در این آیات، آرای مختلف و برداشت‌های متفاوتی دارند که در ضمن چهار دیدگاه قابل تقسیم است.

۱-۳. بیان اعجاز و تحدی

بسیاری از مفسران، فارغ از هر معنایی که برای عبارت «لسان عربی مبین» مطرح باشد، بحث تحدی یا جنبه اعجاز را ذیل آیه شریفه مطرح نموده و اغلب آن‌ها، مسئله تحدی و اعجاز را با توجه به شأن نزول‌های پیش‌گفته تبیین کرده‌اند (ر.ک: مبینی، ۱۳۷۱: ۴۵۰/۵؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱۵۷/۳؛ بانوی اصفهانی، ۱۳۶۱: ۲۴۵/۷؛ کاشانی، ۱۳۳۶: ۲۲۴/۵؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۵۵۴/۴؛ شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ۷۵۶/۲؛ حسینی الوسی، ۱۴۱۵: ۴۷۰/۷؛ حقی بروسوی، بی‌تا: ۸۳/۵؛ ابن عاشور، بی‌تا: ۲۳۱/۱۳؛ دخیل، ۱۴۱۲: ۳۶۵؛ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۶۶۰). برخی نیز تأکید نموده‌اند نهایت رسوایی است که معلم پیامبر ﷺ در تعلیم الفاظ قرآن، انسانی بیگانه از زبان عرب باشد. با وجود این، حتی اگر مضمون و محتوا از یک معلم عجمی باشد، باز هم ریختن آن در قالب چنین الفاظ و عبارات اعجاز‌آمیزی معجزه است؛ زیرا همه فصحای جهان عرب در تمام اعصار، برابر آن زانو زده‌اند و با وجود پیشرفت‌های تمدن بشری در زمینه‌های مختلف، همچنان برتری تعالیم قرآن آشکار است (ر.ک: سید بن قطب، ۱۴۱۲: ۲۱۹۵/۴؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۱۰/۱۱).

بر طبق این تفسیر، اگر قرآن کریم تعلیم یک فرد بشری است - همچنان که در شأن نزول به آن اشاره شد - حال این آیه در مقام تحدی برآمده که تمامی بشر را جمع کنید تا یک آیه مثل آن را بیاورند و چون نمی‌توانند، اعجاز قرآن مشخص می‌شود.

ارزیابی

این دیدگاه با ظاهر و سیاق آیه هماهنگ نیست؛ چون ظاهر و الفاظ این آیه شریفه، دلالتی بر معجزه بودن قرآن در بلاغت، و نیز اشاره‌ای به مسئله تحدی ندارد. بلکه

نهایت چیزی که از آن استفاده می‌شود این است که قرآن، زبان عربی مبین است و معقول نیست که مردی غیر عرب یا حتی عرب غیر فصیح، چنین بیان شیوایی داشته باشد. آیات بعد نیز بر تهدید کافرانی که آیات خدا را انکار نموده و به رسول خدا ﷺ افترا می‌بستند، حمل می‌شود و مشرکان را به عذاب دردناک وعید می‌دهد (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۴۹/۱۲). بنابراین، این رأی و نظر پذیرفته نیست.

۲-۳. زبان قوم

گروه دیگر مفسران در تفسیر «لسان عربی مبین» مواردی را بیان کرده‌اند که به زبان مخاطبان پیامبر ﷺ و منطقه زندگی ایشان اشاره دارد. برخی، آن را به «لسان قومک» تعبیر نموده‌اند (ر.ک: فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۵۳۲/۲۴؛ سید بن قطب، ۱۴۱۲: ۲۶۱۷/۵). که این تفسیر به «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» (ابراهیم/۴) اشاره دارد. بعضی نیز «لسان قریش» را مطرح کرده‌اند (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲: ۶۹/۱۹؛ ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ۲۸۱۸/۹؛ میبیدی، ۱۳۷۱: ۱۵۷/۷؛ سمرقندی، بی‌تا: ۵۶۷/۲؛ مراغی، بی‌تا: ۱۰۵/۱۹). دیدگاهی هم به زبان تازی اشاره داشته (ر.ک: ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۳۵۶/۱۴؛ سوره‌آبادی، ۱۳۸۰: ۱۷۴۹/۳؛ میبیدی، ۱۳۷۱: ۴۳۸/۵) که لفظ تازی و صورت‌های دیگر آن، یعنی تاجیک، تاجیک، تازی، تازیک و تازیگ، ظاهراً از نام قبیله «طی» مشتق شده است که همسایه شاهنشاهی ایران و از نیرومندترین قبایل عرب بوده‌اند و به گواهی مدارک سریانی و یهودی، از بابت تسمیه کل به اسم جزء، به معنای عرب یا اعراب به طور کلی بوده است.

ابن ابی حاتم، سیوطی و میبیدی نیز «زبان جرهم» را ذیل این آیه عنوان کرده‌اند (ر.ک: ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ۲۸۱۸/۹؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۱۴۰/۵؛ میبیدی، ۱۳۷۱: ۱۵۷/۷).

مورخان، اعراب را به سه طبقه تقسیم نموده‌اند. این دسته‌بندی به واضح شدن معنا و منظور از «زبان جرهم» کمک می‌کند.

- ۱- عرب بائده، که نژادشان منقرض گشته و از اخبارشان جز آنچه در قرآن و احادیث نبوی آمده، چیزی در دست نیست. مشهورترین قبیله‌های آنان عاد و ثمود بوده‌اند؛
- ۲- عرب عاربه، یمنی‌های بنی حطان هستند که به یَعْرَب بن قحطان منتهی می‌شوند و عرب جنوب نامیده می‌شوند؛

۳- عرب مستعربه، یعنی اولاد حضرت اسماعیل که در حدود قرن ۱۹ قبل از میلاد در حجاز مسکن گزید و با ملوک جرهم خویشاوندی کرد و از او فرزندان و اعقاب به وجود آمد که قبیله عدنان به آنان منسوب است (سیوطی، بی تا: ۲۹/۱). بر اساس این طبقه بندی، جرهم عرب های منطقه حجاز بوده اند.

ارزیابی

دیدگاه دوم شامل زبان قوم، زبان قریش، زبان جرهم و تازی بود. وجه مشترک همه این تفاسیر آن است که گویش و لهجه مخاطبان پیامبر ﷺ را در بر می گیرد. همه این آرا بر این مطلب تأکید دارند که «لسان عربی مبین» همان زبان عربی ای است که قوم قریش و مخاطبان پیامبر ﷺ به آن تکلم می کردند.

از آنجا که زبان، تنها راه ارتباطی انسان هاست و پیامبران برای هدایت بشر باید با آنان ارتباط داشته باشند، تکلم پیامبران به زبان قوم، یکی از سنت های حتمی الهی خواهد بود. خداوند می فرماید: «ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر آنکه به لسان قومش صحبت می کرد» (ابراهیم / ۴). این سنت حتی در مورد پیامبرانی که دعوت جهان شمول داشتند نیز صادق است و اگرچه هدف آنان، هدایت تمام مردم بوده است (مانند پیامبران اولوالعزم)، ولی به زبان قومی صحبت کردند که در ابتدا برای آنان مبعوث شده بودند؛ چرا که در غیر این صورت، شریعت آن پیامبر حتی در میان مردمی که برای آنان مبعوث شده بود، مورد فهم و قبول واقع نمی شد.

دقت در معنا و کاربردهای قرآنی واژه «لسان»، به تبیین دقیق تر مفهوم «لسان قوم» می انجامد. به نظر می رسد «لسان» در ادبیات قرآنی، معنایی فراتر و دقیق تر از «لغت» را شامل است و لسان قوم فراتر از لغت قوم است. بلکه لسان قوم مجموعه ای از کلمات حامل فرهنگ و قراردادهاست که ارتباط گفتاری را فراهم می سازد و با آن، معانی مخصوصی به دیگران منتقل می شود (ر.ک: یول، ۱۳۷۴).

قرآن به زبان عربی که زبان قوم مخاطبان پیامبر اکرم ﷺ است، سخن گفته است و زبان قوم در گفتار و القای مطلب، پایه و چارچوب معینی دارد. مرز آن این است که سطح واژگان و زاویه القاء در حدی است که سه صبغه تاریخی و جغرافیایی و فرهنگی

در آن محفوظ است (ایازی، ۱۳۷۶). واژگان قرآن کلماتی است که مخاطبان عصر پیامبر ﷺ در محاورات خود استفاده می‌کردند و جمله‌ها به گونه‌ای است که برای مردم مؤمن و کافر قابل فهم بوده است. از قواعد ادب و فنون بلاغت عرب استفاده شده و ترتیب و چینش نیز غریب نبوده تا نامأنوس و نامفهوم باشد؛ البته اعجاب‌آور و غیر منتظره بوده، اما غیر عادی و بر خلاف قاعده نبوده است.

۳-۳. زبان عربی فصیح

از آنجا که مخاطبان عصر نزول عرب‌زبان بودند، بسیاری از مفسران با تعابیر مختلف، در معنای «لسان عربی مبین» فصاحت و آشکاری زبان عربی را بیان نموده‌اند (ر.ک: طوسی، بی‌تا: ۴۲۷/۶؛ سورآبادی، ۱۳۸۰: ۱۳۲۰/۲؛ ابن عاشور، بی‌تا: ۲۳۱/۱۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۰۹/۱۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۴۸/۱۲؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۱۵۰/۴؛ مدرسی، ۱۳۷۷: ۱۲۹/۶؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۱۰۰/۱۲؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶: ۱۸۸/۷؛ طیب، ۱۳۷۸: ۸۹/۱۰).

برخی نیز گفته‌اند که اگر حرف «باء» در آیه ﴿بَلِّسَانَ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ (شعراء/ ۱۹۵) متعلق به «مندرین» باشد، در این صورت منظور این است که تو از جمله کسانی هستی که مردم را با زبان عربی انداز کردند و آن‌ها پنج نفر بودند: هود، صالح، شعیب، اسماعیل و حضرت محمد ﷺ. و اگر به «نزل» تعلق داشته باشد، چنین می‌شود که قرآن به زبان عربی فرو فرستاده شد تا تو بتوانی آن‌ها را بیم دهی؛ زیرا اگر به زبان غیر عربی نازل می‌شد، به هیچ وجه انداز و بیم دادن ممکن نبود. در این صورت، مقصود این است که قرآن به زبان عربی که زبان تو و قوم توست، بر دل و جان تو نازل شده است تا هم بفهمی و هم به آن‌ها بفهمانی و اگر قرآن غیر عربی می‌بود، تنها به گوش تو نازل می‌شد، بی‌آنکه در روح و جان تو تأثیری کند (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۷: ۱۷۱/۳؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۳۳۵/۳؛ فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۵۳۲/۲۴؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۱۵۰/۴؛ ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰: ۱۸۹/۸؛ نیشابوری، ۱۴۱۶: ۲۸۵/۵؛ حسینی آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۲۳/۱۰).

ثعالبی و ابن عطیه تعلق حرف «باء» به «نزل» را قول صحیح می‌دانند و قائل‌اند که پیامبر اکرم ﷺ حروف عربی را از جبرئیل می‌شنیده است (ر.ک: ثعالبی مالکی، ۱۴۱۸: ۲۳۶/۴؛ ابن عطیه اندلسی، ۱۴۲۲: ۲۴۴/۴). علامه طباطبایی نیز این نظر را بهتر از نظرات

دیگر دانسته است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵/۳۲۰).

البته مفسران و اندیشمندانی که «لسان عربی مبین» را اشاره به زبان عربی معهود گرفته‌اند، دلایل مختلفی برای شرافت زبان عربی برشمرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

- عربی بودن زبان قرآن و زبان وحی: تأکید خداوند بر کلمه عربی برای قرآن، دلیل بر اهمیت این زبان و لزوم فرا گرفتن آن است؛ چرا که لغت قرآن است و زبان عربی برای پذیرفتن چیزی همچون قرآن، گسترده‌ترین زبان‌ها محسوب می‌شود (مدرسی، ۱۳۷۷: ۱۱۱/۹). چنان که برخی روایات نیز بر عربی بودن زبان وحی و قرآن کریم تأکید کرده‌اند (سبزواری نجفی، ۱۴۰۶: ۵/۲۰۷؛ کاشانی، ۱۴۱۵: ۴/۵۱؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ۴/۶۵).

- عرب بودن پیامبر اسلام ﷺ: پیامبر اسلام ﷺ خود عرب بود و به زبان عربی تکلم می‌فرمود (طیب، ۱۳۷۸: ۱۰/۸۹) و نیز به حکم «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» مأمور شد که اول برای نزدیکان خود تبلیغ کند. اگر قرآن به غیر زبان آن‌ها فرود آمده بود، آن‌ها نمی‌فهمیدند و در نپذیرفتن معذور بودند. همچنین تمام قبیله‌هایی که در اطراف مکه بودند نیز عرب بودند و اگر اول آنان ایمان نمی‌آوردند، باقی مردم به طریق اولی ایمان نمی‌آوردند؛ به ویژه عرب‌های متعصب و متکبر که زبان غیر عربی را عار می‌دانستند (بانوی اصفهانی، ۱۳۶۱: ۹/۲۸۸). فخر رازی از قول زجاج گوید: قرآن را به عربی بودن توصیف کرده و منظور این است که زبان صاحبش عربی است (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۲۰/۲۷۱).

- سخن گفتن اهل بهشت به زبان عربی: برخی مفسران، شرافت زبان عربی را به عربی بودن زبان اهل بهشت دانسته‌اند (ابن کثیر دمشقی، ۱۴۱۹: ۶/۱۴۶؛ ابن ابی‌حاتم، ۱۴۱۹: ۹/۲۸۱۸-۲۸۱۹؛ طیب، ۱۳۷۸: ۱۰/۸۹).

- جامعیت زبان عربی: در تفسیر مخزن العرفان اشاره شده که به تصدیق اهل زبان، زبان عربی جامع‌تر و کامل‌تر از همه لغات به شمار می‌رود؛ به طوری که مطالب بزرگ را می‌توان در آن گنجانید؛ زیرا تحت قواعد و قانون مضبوطی پایه‌گذاری شده است (بانوی اصفهانی، ۱۳۶۱: ۹/۲۸۸). این ویژگی از آن روست که زبان عربی قبل از قرآن نیز زبان کاملی بوده و هرچند انتخاب آن به عنوان زبان قرآن، باعث شرافت آن شده است، اما کامل بودن زبان عربی به دلیل نزول قرآن به این زبان نیست؛ بلکه ویژگی‌های

منحصر به فردی دارد که موجب شده تا کامل‌ترین و غنی‌ترین زبان‌ها باشد و شاید این نکته، یکی از حکمت‌هایی است که باعث نزول قرآن در قالب زبان عربی برای بشریت شده است.

- فصاحت و بلاغت و ظرفیت‌های زبان عربی: فخر رازی درباره شرافت زبان عربی گفته است: «لا شك أن اللسان العربيّ مختصّ بأنواع من الفصاحة والجزالة لا توجد في سائر الألسنة» (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۱۲۵/۱۶). ابن عاشور مبین بودن را دلیل شرافت زبان عربی قلمداد کرده و زبان عربی را فصیح‌ترین و وسیع‌ترین زبان توصیف نموده است (ر.ک: ابن عاشور، بی‌تا: ۲۳۲/۱۳). در تفسیرهای روایی نیز در شرافت زبان عربی آمده است: «زبان‌ها را بیان می‌کند، و زبان‌ها آن را بیان نمی‌کند» (ر.ک: عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ۶۵/۴؛ حسینی بحرانی، ۱۴۱۶: ۱۸۳/۴؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۸: ۸۹۶/۲؛ حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۹۷/۱۲). مراد آن است که زبان‌ها نمی‌توانند با دقت مترجم زبان عربی باشند؛ ولی عکس آن ممکن است.

بسیاری از مفسران نیز بر ظرفیت‌های زبان عربی نسبت به زبان‌های دیگر تمرکز داشته‌اند و فصاحت و بلاغت قرآن و اینکه با کمترین تأمل فهمیده می‌شود را از امتیازات زبان عربی مبین برشمرده‌اند (ر.ک: زمخشری، ۱۴۰۷: ۶۳۵/۲؛ کاشانی، ۱۳۳۶: ۲۲۴/۵؛ قاسمی، ۱۴۱۸: ۴۱۰/۶ و ۴۷۵/۷؛ میبیدی، ۱۳۷۱: ۴۵۰/۵).

برخی نیز با دلایل مختلف بر خصوصیات منحصر به فرد زبان عربی تأکید دارند. زبان عربی در لغت و اصطلاح بسیار وسیع است و از نظام زبانی استوار و قواعد دقیقی برخوردار است. تعابیر متنوعی برای یک معنا یا معانی نزدیک به هم دارد. قابلیت اعراب در زبان عربی و تغییر حالت آخر کلمه با توجه به نقش آن در جمله، خواننده و گوینده را از خطا در گفتار مصون می‌دارد. مناسبت حروف با معانی و اینکه تناسب خاصی بین دسته‌ای از الفاظ با معانی آن‌ها وجود دارد - مثلاً تمام کلمات سه حرفی که با «ق» و «ط» شروع می‌شوند، به معنای قطع می‌باشند؛ مثل قطع، قطف، قطل، قطم و... (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۰۱/۵-۱۰۶)، همچنین خصایص دیگری نظیر اشتقاق، دقت و ظرافت در معنا، کثرت مترادفات و معانی فراوان با لفظ واحد، الفاظ کثیر برای معنای واحد، از ویژگی‌های منحصر به فرد این زبان است.

ارزیابی

پیش از بررسی دیدگاه سوم، این نکته قابل دقت است که اگر مراد از عربی، معنای گویش و زبان عربی لحاظ شود، زبان قوم، زبان قریش، زبان جرهم و زبان تازی نیز جملگی از آن جهت که اشاره به زبان و گویش مخاطبان پیامبر ﷺ دارند، ذیل همین دیدگاه اخیر یعنی فصاحت زبان عربی قرار می‌گیرند. این آرا بر این مطلب تأکید می‌کنند که «لسان عربیّ مبین»، همان زبان عربی معهود است؛ منتها عربی‌ای که مبین باشد، گویانکه زبان عربی دو بخش است: عربی مبین و عربی غیر مبین. به این ترتیب، زبان قوم، زبان قریش، زبان جرهم و تازی نیز همه اشاره به همین زبان عربی مبین دارند.

اما همه دلایلی که برای امتیازات زبان عربی گفته شده است، به تنهایی یا در مجموع برای دلالت بر اینکه منظور از «لسان عربیّ مبین» زبان عربی و یا حتی گویش یا لهجه فصیح مرسوم آن باشد، کفایت نمی‌کند؛ زیرا قرآن کریم کلمه توحید است و در پی تقریب و توحید دل‌هاست، از این رو هرگز خود دلیل و سبب تفرقه نخواهد بود. این کتاب، برنامه سعادت و درس زندگی جهان‌شمول برای انسان است و هیچ‌گاه تعصبات قومی یا عادات اشتباه بشری را تأیید و دنبال نکرده است. بنابراین، این پندار که قرآن، کتاب قوم عرب است و به سبب این کتاب، انسان‌ها ابتدا در تقسیمی ظریف و نه چندان مرئی به عرب و غیر عرب تقسیم می‌شوند، مورد تأیید قرآن نبوده است (ر.ک: خوش‌منش، ۱۳۹۷).

مردم جاهلیت عرب قبل از بعثت، در پست‌ترین شرایط زندگی می‌کردند. به همین خاطر، خداوند پیامبر ﷺ را در میان این قوم برانگیخت. امام علی علیه السلام در مورد شرایط جاهلیت قبل از اسلام و آمدن پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«خدا پیامبر ﷺ را به هنگامی مبعوث فرمود که مردم در حیرت و سرگردانی بودند، در فتنه‌ها به سر می‌بردند، هوی و هوس بر آن‌ها چیره شده و خودبزرگ‌بینی و تکبر، به لغزش‌های فراوانشان کشانده بود و نادانی‌های جاهلیت، پست و خوارشان کرده و در امور زندگی حیران و سرگردان بودند و بلای جهل و نادانی دامگیرشان بود. پس پیامبر ﷺ در نصیحت و خیرخواهی، نهایت تلاش را کرد و آنان را به راه راست راهنمایی، و از راه حکمت و موعظه نیکو، مردم را به خدا دعوت فرمود» (نهج‌البلاغه: خطبه ۹۵).

وجود این شرایط باعث شد که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان قوم عرب برانگیخته شود. از این رو باید قرآن به زبان عربی می‌بود، نه به دیگر زبان‌ها! خداوند می‌فرماید:

«اگر ما قرآن را غیر عربی نازل می‌کردیم، آن وقت عرب‌ها می‌گفتند چرا آیاتش به روشنی بیان نشده است و چرا با عرب به زبان غیر عربی و یا غیر فصیح صحبت می‌کند. بگو: این قرآن برای کسانی است که ایمان بیاورند که اگر عرب باشند و یا غیر عرب، قرآن برای آنان هدایت و شفاست و کسانی که ایمان نمی‌آورند، در حقیقت گوششان دچار سنگینی شده و همین قرآن مایه کوری آنان است و به همین جهت در قیامت از فاصله‌ای دور ندا می‌شوند» (فصلت / ۴۴).

از سویی، نازل شدن قرآن به زبان عربی، در حقیقت لطف و مرحمتی به عرب‌زبانان بوده و اگر به غیر عربی نازل می‌شد، عرب‌زبانان به آن ایمان نمی‌آوردند:

«هر گاه ما آن [قرآن] را بر بعضی از عجم [غیر عرب] نازل می‌کردیم * و او آن را برایشان می‌خواند، آنان ایمان نمی‌آوردند» (شعراء / ۱۹۸-۱۹۹).

بنابراین عربی بودن قرآن، از سر فضیلت قوم عرب یا شرافت زبان عربی نبوده است. از سوی دیگر و جدا از عوامل سیاسی، مستدل کردن این موضوع که زبان عربی فصیح‌ترین زبان آن زمان بوده است، با استناد به دلایلی مانند تنوع تعبیرات و کثرت واژگان مترادف و تأکید بر نمونه‌هایی از این دست، اتفاقاً قابل‌خنده است؛ زیرا حتی با فرض پذیرش ویژگی تنوع واژگان مترادف و مشترک در زبان عربی، این موضوع نه فضیلتی برای قوم عرب محسوب می‌شود و نه این حالت اساساً اختصاصی به زبان عربی داشته است، بلکه هر قومی به مقتضای شرایط تاریخی و جغرافیایی خود، واژه‌هایی متعدد برای برخی اشیا و مفاهیم دارند یا آنکه یک واژه در زبان‌شان، معانی گوناگون یافته است. پس اینکه عرب برای واژه «عین»، هفتاد معنا می‌شناخته یا برای شتر نزد ایشان ده‌ها نام وجود داشته است، به دلیل منطقه جغرافیایی، فرهنگ زندگی و اهمیت مقولاتی مثل آب و شتر برای اعراب است و چه بسا در زبان و گویش‌های دیگر نیز مفاهیم مهم دیگری دارای همین تنوع معنا و کثرت اصطلاح باشند (ر.ک: باقوری، ۱۳۸۲: ۶۰ و ۹۰).

نتیجه آنکه نزول قرآن به زبان عربی، از سر وجود فضیلتی ذاتی برای این زبان نیست،

همان گونه که نزول تورات به زبان عبری، رجحان ویژه‌ای را برای این زبان اثبات نمی‌کند و رقم نمی‌زند؛ بلکه نزول قرآن به این زبان از سر حکمت و ضرورت و مرتبط با مکان نزول قرآن بوده است. خدای بزرگ می‌توانست کتاب خود را در هر مکانی با زبان همان قوم نازل کند، که در آن صورت، آن زبان زبانی الهی در کسوت لسان قوم ساکن در منطقه مورد نظر بود و بر زبان‌های دیگر برتری می‌داشت.

۳-۴. فصاحت و صراحت قرآن

قطع نظر از کیفیت لسان، یکی از معانی «عربی» فصاحت و بلاغت است: «والعربیّ، الفصیح البین من الکلام» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۵۷)؛ سخن فصیح و آشکار را عربی می‌گویند. از این رو به نظر می‌رسد در آیات مورد نظر، هدف از تکیه بر روی زبان، نژاد عرب نیست؛ بلکه به صراحت قرآن و روشنایی مفاهیم اشاره دارد (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳۴۷/۱۵). مفسرانی که در معنای «لسان عربیّ مبین»، قرآن را صاحب بیان و فصاحت خوانده‌اند و یا تعبیر فصاحت و بلاغت در حد اعلا را آورده‌اند، بر این معنا نظر داشته‌اند (ر.ک: زمخشری، ۱۴۰۷: ۶۳۵/۲؛ نیشابوری، ۱۴۱۶: ۳۰۷/۴؛ قاسمی، ۱۴۱۸: ۴۱۰/۶؛ ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ۴۴/۶؛ سبزواری نجفی، ۱۴۰۶: ۲۵۸/۴؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱۵۷/۳؛ ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰: ۵۹۶/۶؛ حسینی آلوسی، ۱۴۱۵: ۴۷۰/۷؛ حقی بروسوی، بی‌تا: ۸۳/۵؛ بانوی اصفهانی، ۱۳۶۱: ۲۴۵/۷؛ انصاری قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۱/۱۷۹).

ارزیابی

قرآن کریم حقیقتی فراتر از بیان است که پیش از آنکه به زبان عربی یا گویش مخاطبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درآید، در مرحله‌ای از هستی وجود داشته و در آن مرحله، عقول بشر به آن دسترسی نداشته است. خداوند آن را از موطن اصلی‌اش پایین آورده و در خور فهم بشر کرده که عقول انسان‌ها با آن انس بگیرد و حقایقش را بفهمند (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸/۸۳).

بنابراین گرچه نزول قرآن به زبان عربی، از آن روست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر قوم عرب‌زبان مبعوث شد، اما لبّ و اصل قرآن، فراتر از زبان و گنجانده شدن در گویشی خاص از گویش‌های بشری است. از همین رو «لسان عربیّ مبین»، عربی قومی ویژه و

زبان مادری کسی نبوده است؛ بلکه بیان کلام الهی در کسوت زبانی بشری است که بنا بر مصالحتی، منطقه نزول آن در سرزمینی عرب‌نشین در نظر گرفته شده و چنین حالتی مزیت و محرومیتی را برای کسی رقم نمی‌زند. همچنین این کتاب هدایت، در هدایتگری خود نیز اختصاص به امتی از امم مانند امت عرب یا حتی بالاتر از آن اختصاص به مسلمانان ندارد؛ بلکه با استفاده از خطاب‌های متعدد نسبت به کفار، مشرکان و اهل کتاب با آن‌ها سخن گفته، احتجاج کرده و آنان را به سوی معارف حق خود دعوت کرده است (ر.ک: خوش‌منش، ۱۳۹۷).

به تعبیر دیدگاه چهارم، «لسان عربی مبین» به واضح و روشن بودن زبان قرآن و به عبارت روشن‌تر قابل فهم بودن و عدم پیچیدگی تعالیم الهی آن اشاره دارد. البته ممکن است با وجود آیات متشابه یا ناسخ و منسوخ‌های قرآنی، به این دیدگاه خدشه شود، اما دقت به این نکته که موارد مذکور در حیطه علوم قرآنی است نه معارف قرآن، این اشکال را برطرف خواهد کرد. منظور از قابل فهم بودن و عدم پیچیدگی، آن است که زبان قرآن مثلاً مانند زبان فلاسفه نیست که تنها متخصصان و فیلسوفان با آن ارتباط برقرار کنند و برای عموم مردم قابل فهم نباشد. خلاصه آنکه تعبیر «لسان عربی مبین» برای تحدی یا تنها اشاره به زبان و گویش مخاطبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا حتی زبان عربی به طور عام یا لهجه خاص قبیله‌ای از اقوام عرب نیست؛ بلکه به قابل فهم بودن و عدم پیچیدگی آن برای مخاطبان خود اشاره دارد. با این حال با دقت در معنا و کاربردهای واژگان «لسان»، «عربی» و «مبین»، به نظر می‌رسد حتی می‌توان باز هم تبیینی دقیق‌تر از این قول اخیر مفسران، برای «لسان عربی مبین» ارائه نمود.

در مطالعات زبان‌شناسی، فیلسوف و زبان‌شناس سوئیسی قرن بیستم، فردینان دو سوسور، میان زبان و قوه نطق و یا لانگ^۱ از سوئی، و گفتار یا پارول^۲ از سوئی دیگر، تمایز گذاشته است. به اعتقاد وی، قوه نطق دارای زیرساخت‌های مشترکی برای همه انسان‌هاست؛ اما گفتار از متنی به متن دیگر و از انسانی به انسان دیگر در تغییر است. منظور از قوه نطق و توانایی گویایی، همان استعداد سخن گفتن است که همه افراد

1. Langue.

2. Parole.

عادی به طور طبیعی دارا هستند و این استعداد بدون اینکه از هویتی یکپارچه برخوردار باشد، زیرساخت‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی زبان را شکل می‌دهد. سوسور زبان را وجه اجتماعی و عینیت‌یافته آن استعداد و توانایی می‌داند و معتقد است که زبان ساحتی از مجموعه قراردادهایی است که از طرف جامعه به مثابه امری ضروری استقرار یافته است (بالو و خبازی کناری، ۱۳۹۵: ۴). از این رو، زبان از یکسو بر پایه توانایی گویایی، و از سوی دیگر محصول مجموعه‌ای از قراردادهای ضروری است که یک گروه اجتماعی پذیرفته‌اند. به عقیده سوسور، نشانه‌های قراردادی از ضرورتی اجتماعی برخوردارند و خاستگاه این ضرورت، اجتماع انسانی است (مشکوة‌الدینی، ۱۳۹۸). ماهیت زبان دچار تغییر نمی‌شود و در هر جامعه و فرهنگ و زبانی دارای ذات ثباتمند و فراگیر است. اما گفتار امری متغیر و در حال دگرگونی است و هویت زبانی را تعیین می‌بخشد.

نظام زبان، دستگاهی نشانه‌ای است که افکار و ایده‌ها را آشکار می‌سازد و تمایز سوسوری میان قوه نطق به مثابه امری ثابت و جهان‌شمول، با گفتار به عنوان امری متغیر، می‌تواند نقطه‌ای تأمل‌برانگیز در مطالعات قرآنی برای تبیین «لسان عربی مبین» باشد؛ به ویژه اگر از ثبات زبان در دستگاه سوسور بتوان یک حیث شناختی مشترک برای همه آدمیان را نتیجه گرفت.

پیشتر گذشت که تعابیری چون «لسان قوم» و «لسان داود» در آیات، ناظر به گویش‌های مختلفی است که بسته به افراد یا اقوام مختلف است. نیز منظور از تعبیر «بلسانک» در آیات ﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا بِهِ لِسَانَكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا﴾ (مریم / ۹۷) و ﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا بِهِ لِسَانَكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ (دخان / ۵۸)، عضو گوشتی داخل دهان نیست؛ بلکه در این آیات، از لسان پیامبر ﷺ با عنوان فصیح‌ترین و قابل فهم‌ترین زبان یاد شده است (ر.ک: صادقی تهرانی، ۱۴۱۹: ۳۱۲/۱). بر این اساس به نظر می‌رسد تعبیر «لسانک» در این آیات شریفه نیز همان «لسان عربی مبین» است و عبارت «بِلِسَانِي نَزَلَ الْقُرْآنُ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۷/۱۵۶) در روایات نیز آن را تأیید می‌کند.

در این صورت، این فرضیه که «لسان عربی مبین» همان لسان پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام باشد نیز قابل اعتناست و از روایت «... سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﷻ: ﴿بِلِسَانِي عَرَبِيٌّ

مُبِينٌ ﴿ قَالَ: يُبِينُ الْأَلْسُنَ وَلَا تُبِينُهُ الْأَلْسُنُ ﴾^۱ (کلینی، ۱۴۰۷: ۶۳۲/۲)، صراحت گفتار الهی پررنگ‌تر می‌شود. چه بسا این روایت به ویژگی گفتاری پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نیز اشاره داشته باشد.

همچنین گذشت که کاربردهای واژه «لسان» در قرآن، سه بخش است: به معنای عضوی از اعضای بدن؛ نظام ارتباطی برآمده از استعداد مشترک انسانی؛ گویش و گفتار خاصی که مربوط به یک فرد یا یک قوم است. معنای اول فعلاً خارج از این بحث است. اما تعبیری چون «لسان قوم»، «لسان داود» و هر جا که قرآن گویش فرد یا قومی خاص را مطرح نموده، اشاره به ساحت سوم زبان در دیدگاه سوسور است. تعبیر «بلسانك» و «لسان عربی مبین» اشاره به ساحت دوم، یعنی وجه اجتماعی و عینیت‌یافته استعداد زبانی و برآمده از ضرورت اجتماعی است که دارای ثبات است و از جامعه‌ای به جامعه دیگر تغییر نمی‌کند و مختص یک قوم و مخاطب خاص نیست. نیز گذشت که لسان قوم فراتر از لغت قوم است؛ چرا که سطح افق فکری مخاطبان در آن لحاظ شده و در قالب مفاهیمی است که هویت اجتماعی و مشخصه‌های آن عصر و جامعه اقتضا می‌کند. بنابراین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور به سخن گفتن با آن مشخصه‌ها بوده و در عین حال که سطح دریافت مردم زمان خود را لحاظ نموده و الفاظ در قالب آن افق فکری ریخته شده، اما به گونه‌ای است که در همان دوران و زمان محدود نشده و در آن قالب محصور نمانده است. لسان قرآن می‌تواند با هویت‌های دیگر و مخاطبان گوناگون در هر دوره و عصر و زمانی ارتباط برقرار کند. در عین اینکه معنای ابتدایی و متبادر لغت را دارد، در سطحی ارائه شده که بتواند برای اکثر مخاطبان خود در هر مکان و هر زمان و با هر فرهنگ و صبغه تاریخی و هر ویژگی روحی و روانی، قابل فهم باشد.

بنابراین «لسان عربی مبین» فراتر از لسان قوم، زبان عربی و حتی صراحت و فصاحت کلام وحی، به معنای یک فهم بین‌الاذهانی مشترک، جهان‌شمول و فراتاریخی است. این «لسان عربی مبین» از آغاز نزول وحی تا کنون، در حصار مکان، زمان، زبان و یا

۱. «زبان‌ها را بیان کند و زبانی آن را بیان نمی‌کند».

فرهنگ خاصی نبوده، اسلوب محاوره را رعایت نموده و حال همه مخاطبان و شرایط درک و فهم ایشان را در نظر داشته است. به عبارت دیگر، تعبیر «لسان عربیّ مبین» ناظر به قواعد کلی و مستقل از افراد است که از قوه و استعداد زبانی برآمده و جایگاهی الهی دارد و قواعد ارتباطی و گفتگو را به بهترین شکل رعایت نموده تا انتقال مفاهیم به شکل درستی صورت گیرد و این ویژگی کلام الهی و سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و معصومان علیهم السلام است. البته تعیین اینکه مصداق «لسان عربیّ مبین» چیست و آیا ناظر به یک دستور زبان مشترک انسانی است یا اینکه بر حوزه‌های شناختی یکسان انسان‌ها دلالت دارد یا احتمالات دیگری مطرح است، نیازمند پژوهشی مستقل است.

نتیجه‌گیری

از آرای مفسران درباره «لسان عربیّ مبین» چهار دیدگاه قابل ارائه است: برخی معتقدند که خداوند با این عبارت، تحدی نموده است. عده‌ای قائل‌اند که علت عربی بودن قرآن این است که مخاطبان آن عرب هستند. گروهی بر این باورند که تعبیر «لسان عربیّ مبین» اشاره به شرافت و ظرفیت‌های زبان عربی دارد. در نهایت نیز بعضی از مفسران از فصاحت و آشکاری زبان اختصاصی قرآن سخن گفته‌اند.

دیدگاه اول و بحث تحدی در آیه با بررسی سیاق و مفاد آیه متنفی می‌شود. زبان قوم، زبان قریش، زبان جرهم و تازی، جملگی اشاره به گویش مخاطبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارند. اگر معنای عربی در این آیات، زبان و گویش عربی باشد، صحیح است که قرآن به زبان فصیح‌ترین مخاطبان عرب‌زبان خود نازل شده باشد. البته این نکته که لسان قوم در قرآن، فراتر از صرف لغت و زبان قوم است، باید لحاظ گردد. در واقع لسان قوم قرآن طبق آیات دیگر پذیرفته است. اما «لسان عربیّ مبین» فراتر از لسان قوم است. دلایلی که برای شرافت و ظرفیت زبان عربی گفته شده، قابل نقد و خدشه است و نزول قرآن به زبان عربی از سر وجود فضیلتی ذاتی برای این زبان نیست؛ بلکه عربی بودن قرآن از سر حکمت و ضرورت و مرتبط با مکان نزول آن بوده است. البته به نظر می‌رسد عربی در «لسان عربیّ مبین» به معنای زبان عربی معهود نیست و فصاحت و وضوح لسان را مطرح می‌کند. نیز با توجه به اینکه «لسان» معنای گسترده‌تری نسبت به

لغت دارد و با معنا نمودن واژه «عربی» به فصاحت و صراحت در مقابل معنای زبان و گویش عربی، و «مبین» را به معنای آشکار گرفتن، ظاهراً تعبیر «لسان عربی مبین» اشاره به زبان عربی یا لهجه خاصی از آن نیست؛ بلکه مراد واضح و روشن بودن و صراحت تعالیم الهی است.

دقت در معنا و کاربردهای واژه «لسان» در قرآن کریم و روایات، و نیز توجه به تمایز ساحت‌های زبان از دیدگاه سوسور، بیانگر آن است که حتی فراتر از تفسیر چهارم، «لسان عربی مبین» زبان ارتباطی ویژه‌ای است که خداوند برای نزول حقیقت وحی و تعالیم الهی خود برگزید. این زبان ارتباطی با رعایت اسلوب محاوره، یک فهم مشترک بین الاذهانی است که حال مخاطب و شرایط درک و فهم وی در آن رعایت می‌شود. ضمناً در این معنا، جهان‌شمولی و فراپیشری و فراتاریخی بودن قرآن لحاظ گردیده و با توجه به روایات، «لسان عربی مبین» به ویژگی گفتاری پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نیز اشاره دارد. این فرضیه همچنین سازواری بیشتری با ویژگی‌های خودمعرف قرآن، مانند اینکه بیانی برای مردم است، دارد و ماهیت ارتباطی زبان قرآن را در سطحی بسیار وسیع‌تر از یک محدوده جغرافیایی خاص، بهتر نشان می‌دهد.

نویسندگان این پژوهش بر این باورند که دفاع از نظریه زبان بین‌الاذهانی و مشترک قرآن که در اینجا به آن اشاره گردید، افق‌های جدیدی را به ویژه در حوزه زبان‌شناسی قرآن برای پژوهش‌های بعدی پیرامون کشف ویژگی‌های زبانی قرآن بر همین مبنا بگشاید و تحقیقات آینده بر این زمینه متمرکز گردد که شاخه‌های مختلف زبان‌شناسی به ویژه در حوزه شناختی چگونه می‌توانند خصوصیات زبان فصیح، صریح و آشکار قرآن را تبیین کنند.

کتاب‌شناسی

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، ترجمه دشتی.
۳. ابن ابی حاتم رازی، عبدالرحمن بن محمد بن ادریس، تفسیر القرآن العظیم مسنداً عن الرسول ﷺ و الصحابة و التابعین، تحقیق اسعد محمد طیب، مکه مکرمه - ریاض، مکتبه نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ ق.
۴. ابن عاشور، محمدطاهر بن محمد، تفسیر التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۵. ابن عطیه اندلسی، ابو محمد عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، تحقیق عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.
۶. ابن فارس بن زکریا، ابوالحسین احمد، معجم مقائیس اللغه، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۷. ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق محمد حسین شمس‌الدین، بیروت، دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۹ ق.
۸. ابوالفتح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
۹. ابوحیان اندلسی غرناطی، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ ق.
۱۰. انصاری قرطبی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر، الجامع لاحکام القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ش.
۱۱. ایازی، سید محمد علی، «پژوهشی درباره زبان قوم در قرآن»، فصلنامه نامه مفید، سال سوم، شماره ۹، بهار ۱۳۷۶ ش.
۱۲. باقوری، احمد حسن، تأثیر قرآن بر زبان عربی، ترجمه مهدی خرمی، سبزوار، انتظار، ۱۳۸۲ ش.
۱۳. بالو، فرزاد، و مهدی خبازی کناری، ناصر خسرو، سوسور، تهران، حکایت قلم نوین، ۱۳۹۵ ش.
۱۴. بانوی اصفهانی، سیده نصرت امین، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ ش.
۱۵. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، تحقیق محمد عبدالرحمن مرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
۱۶. ثعالبی مالکی، ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف، تفسیر الثعالبی المسمی بالجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
۱۷. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
۱۸. حائری طهرانی، میر سید علی، مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ ش.
۱۹. حسینی آلوسی بغدادی، شهاب‌الدین سید محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۲۰. حسینی بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق.
۲۱. حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، تحقیق محمد باقر بهودی، تهران، کتابفروشی لطفی، ۱۴۰۴ ق.
۲۲. حقی بروسوی، اسماعیل بن مصطفی، روح البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار الفکر، بی‌تا.

۲۳. خازن، علاء‌الدین علی بن محمد بن ابراهیم بغدادی، تفسیر الخازن المسمی لباب التأویل فی معانی التنزیل، تحقیق عبدالسلام محمد علی شاهین، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۲۴. خوش منش، ابوالفضل، «قرآن کریم و زبان عربی»، دوفصلنامه پژوهش‌های قرآن و حدیث، سال پنجاه و یکم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۷ ش.
۲۵. دخیل، علی بن محمد علی، الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۱۲ ق.
۲۶. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، بیروت - دمشق، دار العلم - الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.
۲۷. زمخشری، ابوالقاسم جارالله محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، تصحیح مصطفی حسین احمد، چاپ سوم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
۲۸. سبزواری نجفی، محمد بن حبیب‌الله، الجدید فی تفسیر القرآن المعجید، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ ق.
۲۹. سمرقندی، ابولث نصر بن محمد بن احمد، تفسیر السمرقندی المسمی بحر العلوم، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۳۰. سوراآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد نیشابوری، تفسیر سوراآبادی، تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰ ش.
۳۱. سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی، فی ظلال القرآن، بیروت - قاهره، دار الشروق، ۱۴۲۵ ق.
۳۲. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۳۳. همو، المزهرفی علوم اللغة و انواعها، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۳۴. شریف لاهیجی، بهاء‌الدین محمد بن علی اشکوری دیلمی، تفسیر شریف لاهیجی، تحقیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران، دفتر نشر داد، ۱۳۷۳ ش.
۳۵. شیانی، محمد بن حسن، نهج البیان عن کشف معانی القرآن، تحقیق حسین درگاهی، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۳۶. صادقی تهرانی، محمد، البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم، نشر مؤلف، ۱۴۱۹ ق.
۳۷. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم، چاپ دوم، قم، بیدار، ۱۳۶۶ ش.
۳۸. طباطبائی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۳۹. طبرسی، امین‌الاسلام ابوعلی فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، تهران، دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ ش.
۴۰. همو، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مقدمه محمدجواد بلاغی، تهران، ناصرخسرو، ۱۳۷۲ ش.
۴۱. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲ ق.
۴۲. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تصحیح احمد حبیب قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۴۳. طیب، سید عبدالحسین، اظیب البیان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، تهران، اسلام، ۱۳۷۸ ش.
۴۴. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپ چهارم، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.
۴۵. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.

۴۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، چاپ دوم، قم، هجرت، ۱۴۱۰ ق.
۴۷. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، *الاصفی فی تفسیر القرآن*، تحقیق محمد حسین درایتی و محمد رضا نعمتی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸ ق.
۴۸. همو، *تفسیر الصافی*، مقدمه و تصحیح و تعلیق حسین اعلمی، چاپ دوم، تهران، مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ ق.
۴۹. قاسمی، محمد جمال‌الدین، *تفسیر القاسمی المسمی محاسن التأویل*، تحقیق محمد باسل عیون السود، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق.
۵۰. قرشی، سید علی اکبر، *قاموس قرآن*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ش.
۵۱. کاشانی، ملا فتح‌الله بن شکرالله، *تفسیر کبیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران، کتابفروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ ش.
۵۲. کاشفی سبزواری، حسین بن علی، *مواهب علیہ یا تفسیر حسینی (بفارسی)*، تصحیح سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران، اقبال، ۱۳۶۹ ش.
۵۳. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، *الکافی*، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۵۴. گنابادی (جنابذی)، سلطان محمد، *تفسیر بیان السعاده فی مقامات العبادہ*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ ق.
۵۵. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار علیهم السلام*، چاپ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۵۶. مدرسی، سید محمد تقی، *تفسیر هدایت*، ترجمه گروهی از مترجمان، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ ش.
۵۷. مراغی، احمد مصطفی، *تفسیر المراغی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۵۸. مشکوٰۃ‌الدینی، مهدی، *سیر زبان‌شناسی*، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۹۸ ش.
۵۹. مغنیه، محمد جواد، *التفسیر الکاشف*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ ق.
۶۰. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
۶۱. میدی، ابوالفضل رشیدالدین احمد بن ابی سعد، *کشف الاسرار و عده الابرار*، تحقیق علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ ش.
۶۲. نیشابوری، نظام‌الدین حسن بن محمد، *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، تحقیق زکریا عمیرات، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ق.
۶۳. یول، جورج، *نگاهی به زبان (یک بررسی زبان‌شناختی)*، ترجمه نسرین حیدری، تهران، سمت، ۱۳۷۴ ش.